



در سالگرد خاموشی شهریار؛ روم به شهر خود و شهریار خود باشم

«شهریار» از برجسته‌ترین مظاهر جهان شعر و پرفروغ‌ترین ستارگان آسمان ادب ایران به شمار می‌رود...

«#شهریار» از برجسته‌ترین مظاهر جهان شعر و پرفروغ‌ترین ستارگان آسمان ادب ایران به شمار می‌رود و آنان که ادبیات شیرین فارسی را نیک می‌شناسند وی را نظامی، سعدی و حافظ امروز می‌خوانند و آثار وی را از نظر رعایت نکات اخلاقی، عرفانی و برانگیختن غرور ملی، حس میهن‌پرستی و نועدوستی گل سرسبد ادبیات معاصر می‌دانند.

به گزارش خبرگزاری فارس از تبریز، 27 شهریور روز ملی شعر و ادب فارسی و روز خاموشی سید محمدحسین بهجت تبریزی (شهریار) از غزلسرایان معاصر است.

شهریار شاعری عاشق بود که شعر او جلوه‌ای از پاک‌ی وجود و تبلور حقیقی احساس بود. با آن دلی که غزال چابک دشت‌های غزل بود، می‌خرامید و چشم زیبا دوست «#شاعری» را به خود وا می‌داشت. آن جا که در دامن دل‌انگیز «#حیدر بابا» طنین می‌افکند، دل هر عاشق وارسته‌ای به آن سو می‌شتافت. او در سیر پر دامنه خویش، در سلوک عاشقی تا بدان جا پیش رفت که سزاوار دریافت خرقة از دستان مرشد طریقت گشت؛ اما فروتنی و خاکساری‌اش او را به عالم شاعری فرا خواند. روح پر تلاطم و پر تکاپوی نغز پرور او را می‌ستاییم.

استاد سید محمدحسین بهجت تبریزی، شاعر پراوازه معاصر ایران است که در شعر خود به «#شهریار» تخلص می‌کرده و با چیرگی تمام به زبان‌های «#فارسی» و «#ترکی» شعر می‌سروده است. نفوذ معنوی کلام شیرین این شاعر از یک سو در همه جای سرزمین پهناور ایران بر سراچه دل کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان نشسته و هر ایرانی غزلی، قطعه‌ای و یا لاقل بی‌تی از «#شهریار» بر لوح خاطر خویش سپرده است و از سوی دیگر آوازه شهرت این عاشق دلسوخته از فراسوی مرزهای ایران به سرزمین‌های دیگر و به ویژه کشورهای ترک زبان رسیده و سخنان دل‌نشینش روشنی بخش دل شیفتگان گشته و هر ترک‌زبانی که منظومه «#حیدر بابای» او را شنیده منقلب گشته و بر روح لطیف و دل با صفا و هنری همتای او آفرین گفته است.

استاد محمدحسین شهریار را به سبب غنا و استحکام شعری، تنوع آفرینش‌های هنری و از همه مهم‌تر جاذبه، نفاذ و رواج کلام می‌توان یکی از بزرگ‌ترین شاعران قرن حاضر ایران دانست. در قلمروی نقد ادبی ایران از دیرباز سخن سنجان نکته‌پرداز همه از یک دل و یک زبان، لب به تحسین شهریار گشوده‌اند. ملک الشعراي بهار با عنایت به اشعار شهریار درباره شخصیت او می‌گوید: «#شهریار نه تنها افتخار ایران است بلکه افتخار مشرق زمین به شمار می‌رود.»

* به خدا ملك دلي نيست که تسخير نکردی

استاد شاعری که سال‌ها با یکه‌تازی در میدان توحید و وادی عرفان ثمره اشعارش هم اکنون زینت‌بخش محافل خاص و عام ماست. رند پیر عالم‌سوزی که هبه شهریاریش را از کف عطای خواجه شیراز برگرفته بود و همچون مراد خود زمزمه غزل‌هایش عشق را در رگ‌ها به جوش می‌آورد، گرانقدری که غزل علی‌ای همای رحمتش او را فارغ از زمان و مکان نمود و در ابتدای ابد و انتهای ازل جایش داد.

امروزه در پهن دشت سرزمین ایران کمتر جایی را می‌توان یافت که نام و نشانی از سروده‌های شهریار در آن نباشد و شمار اندکی از مردم با سواد را می‌توان دید که بی‌تی، قطعه‌ای و غزلی از شهریار را بر لوح خاطر نسپرده باشند و این نشانه‌ای است از نفوذ معنوی کلام شاعر بر سراچه دل آشنا و بیگانه.

نام «#شهریار» فرزند نامدار تبریز سال‌ها است که از مرزهای ایران گذشته و در چهار گوشه گیتی هر جا که از ادب فارسی و زبان حافظ، سعدی و فردوسی سخن می‌رود از لاهور و کشمیر و پیشاور و کراچی تا مدرسه السنه شرقیه پاریس و مکتب شرقی و آفریقایی، از فرانکفورت و... تا راهروهای دانشگاه هاروارد، زبانزد پارسی شناسان است و دیر زمانی است که نام شهریار با حدیث ادب معاصر ایران عنای بر عنای می‌رود و شعر فارسی با دیوان و آثار شهریار پیوند استوار و ناگسستنی دارد.

امروز به جرأت می‌توان گفت «#شهریار» از برجسته‌ترین مظاهر جهان شعر و پر فروغ‌ترین ستارگان آسمان ادب ایران به شمار می‌رود و آنان که ادبیات شیرین فارسی را نیک می‌شناسند وی را نظامی، سعدی و حافظ امروز می‌خوانند و آثار وی را از نظر رعایت نکات اخلاقی، عرفانی و برانگیختن غرور ملی، حسن میهن‌پرستی و نועدوستی گل سرسبد ادبیات معاصر می‌دانند.

ولیکن آنچه در این میانه گفتنی است، این است که «#شهریار» نیز به مانند هر انسان اندیشه‌ورز در راستای آفرینش‌های هنری خود با افت و خیزهایی روبرو بوده و در گذرگاه حیات خویش فراز و نشیب‌های بسیاری را دیده و از پیچ و خم‌های دور و درازی گذشته تا راه خود را در جهت حرکت استکمالی و خلق آثار و سروده‌هایی جاودانه و ماندگار یافته است.

استاد ملک الشعراي بهار او را بداعت شاعری نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق می‌دانند.

* شرح شورانگیز عشق

استاد ملک‌الشعرا بهار او را بداعت شاعری نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق می‌دانند.

171#؛ سید محمدحسین بهجت تبریزی» متخلص به «؛ شهریار» فرزند «؛ حاج میرآقا خشگنابی» که از وکلای درجه اول تبریز و از دانشمندان اهل قلم و ادب بود در سال 1286 شمسی هجری در تبریز متولد شد. مسقط الراس اصلی خانواده او قریه خشگناب در بخش «؛ قره‌چمن» آذربایجان است، شاعر ایام کودکی را که مصادف با انقلاب‌های تبریز بود، در قرا شنگول‌آباد و قیش قرشاقو خشگناب به سر برد و خاطرات شیرین بسیاری از آن نقاط دارد. شهریار تحصیلات خود را با قرانت گلستان و نصاب در مکتب آن قریه و پیش پدر آغاز کرد و در همان اوان با دیوان حافظ که همواره در دسترسش بوده آشنایی پیدا کرد به طوری که می‌گوید «؛ هر چه دارم از دولت حافظ دارم». بعد از گذراندن دوره سیکل در مدرسه متحده و فیوضات در سال 1300 به تهران رفت و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون به پایان رساند و وارد مدرسه طب شد، پس از پنج سال تحصیل کمی قبل از اخذ دیپلم دکترا مدرسه را ترک گفت و مدتی در تهران بود تا اینکه بالاخره در سال 1310 وارد خدمت شد.

شهریار بعد از ترک تحصیل به خراسان رفت و به خدمات دولتی پرداخت و در اداره ثبت اسناد نیشابور مشغول به کار شد و در آنجا نقاش بزرگ کمال‌الملک را ملاقات کرد و مثنوی معروف «؛ زیارت کمال‌الملک» را سرود، سپس بعد از آن مدتی به تهران منتقل شد و پس از چند بار تغییر شغل و سمت در بانک کشاورزی به کار پرداخت، با آنکه این کار را هم دوست نداشت تا ایام بازنشستگی به همین خدمت مشغول بود.

استاد شهریار در اوایل جوانی و آغاز شاعری «؛ بهجت» و نیز «؛ شیوا» تخلص می‌کرد ولی به علت ارادت قلبی و ایمانی که در همان کودکی و نوجوانی به خواجه شیراز داشت برای یافتن تخلصی درویشانه به دیوان حضرت تغالی زد و دوبار کلمه شهریار آمد: دوام عمر و ملک او بخواه از لطف حق حافظ که چرخ این سکه دولت به نام شهریاران زد غم غربی و محنت چو بر نمی‌تابم روم به شهر خود و شهریار خود باشم

«؛ شهریار» در اندیشه، وجدان و احساس خویش صداقت و سادگی يك انسان برخاسته از روستا را داشت و از این پایگاه بی‌پیرایه، جهان پیرامون خود را می‌نگریست و در سال 1316 سه سال بعد از فوت پدرش سفری برای دیدار خویشاوندان به تبریز کرد. وی در سال‌های آخر دوران تحصیل در رشته پزشکی به دام عشق نافرمانی گرفتار آمد و این ناکامی موهبتی بود الهی که آتش درون و سوز التهاب شاعر را شعله‌ور ساخت و تحولات درونی او را به اوج‌های معنوی ویژه‌ای کشانید تا جایی که از بند علائق رست و در سلك صاحب‌دلان درآمد و سروده‌هایش رنگ و بوی دیگری یافت. شاعر در آغازین دوران جوانی به وجهی نیکو از عهده این آزمون درد و رنج برآمد و پایه هنری‌اش به سرحد کمال معنوی رسید.

* بت شکنی‌هایی که به تائب شدن وی انجامیده برای بسیاری ناآشناست زاهدی، دوست استاد شهریار در مقدمه‌ای که در سال 1336 برای چاپ چهارم دیوان نوشته از این حالات روحی شاعر چنین یاد کرده است:

«؛ شهریار پس از درک این فیض عظیم، به کلی تغییر حالت می‌دهد، از آن موقع به بعد پی بردن به افکار و حالات شهریار برای خویشان و دوستان و آشنایانش حتی من مشکل شده بود، حرف‌های می‌زد که درک آنها به طور عادی مقدور نبود.» شهریار در قطعه مومیایی با زبانی سمبولیک، نشانه‌های کمرنگی از این حالات روحی و سیر و سلوک معنوی خود را منظر خواننده قرار داد و از نظر درک مفاهیم عرفانی این سروده رمزی خود نیز مقدمه‌ای بر آن نگاشته که شاید سالکان حریم عشق و معرفت را چون کلید کشف رمزی به کار آید.

به هر تقدیر «؛ شهریار» شاعری است یکه‌تاز در میدان توحیدی و وادی عرفان و خود با اشاره به سروده حافظ می‌گوید: «؛ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم.»

در اشعاری چون صدای خدا، قیام محمد، مناجات، مولا علی و شریح قاضی، کاروان کربلا، هدیه عید غدیر، اسلام و خدمت اجتماع، جهاد عقیدت و... عمق اعتقادات شهریار را بر آنچه که خود به حق گفته می‌توان دریافت.

لطف سخن استاد «؛ شهریار» در چیرگی بی‌نظیر وی برای سرودن شعر به دو زبان دري و آذري، شهرت ویژه‌ای به این پیر استاد عرفان بخشیده و شهرتش از فراسوی مرزهای جغرافیای ایران، به سرزمین‌های دیگر ره گشوده، سخنان دل‌نشین‌اش روشنی بخش دل شیفتگان معرفت الهی گشته است و همین نکته است که «؛ شهریار» را میان اقران و شاعران معاصر ایران ممتاز و بی‌نظیر کرده است.

همنشینی و مجالست وی با زبده‌ترین هنرمندان معاصرش در دوره تحصیل در تهران همچون «؛ ابوالحسن صبا»، «؛ صادق هدایت» و نیز آشنایی با «؛ نیما یوشیج» و «؛ کمال‌الملک» همه و همه در شکل‌گیری شخصیت فکری وی مؤثر واقع شد به طوری که شریعتی درباره استاد شهریار می‌گوید: «؛... کیست که بگوید ماه در کویر کبود و بی‌کرانه آسمان تنها نیست و در انبوه هزاران ستاره‌ای که وی را همواره در میان گرفته‌اند و همیشه در پی‌اش رواند غریب نیست، کو آشنایی ماه، کو خویشاوند ماه، اما ماه همدرد آشنایی دارد با او از يك نژاد نیست با او همخانه نیست، هر کدام، از آن دنیای دیگری هستند، دو بیگانه اما دو بیگانه همدرد و می‌دانیم که دو بیگانه همدرد از دو خویش بی‌درد یا ناهم درد با هم خویشاوندترند.»

چقدر این شعر «؛ شهریار» هیجان دارد، خطاب به نیما یوشیج شاعری که زبانش با زبان و سبکش با سبک شهریار بیگانه است، او کهنه سراسر است و این نوسرا، او از آذربایجان است و این از رشت دو چهره درخشان اما هر کدام از آن دنیای دیگر، هر کدام در صف

دیگری، دو صف متقابل، متخاصم و متناقض با دیگری، اما این دو بیگانه هر دو در یک درد می‌گذازند در جان هر دو یک آتش افتاده و هر دو را یک شعله می‌سوزد:

نیما غم دل گو که غریبانه بگرییم
سرپیش هم آریم و دو دیوانه بگرییم

«#؛ شهریار» پس از پیروزی انقلاب اسلامی با اشعاری چون تشریف قبول و مقام رهبری با جان و دل همنوایی با انقلاب را آغاز کرد، چنانکه باز خود می‌گوید: «#؛ تا سال‌های آخر عمر هیچ‌گاه از جهاد قلمی باز نایستاده‌ام» و این هم‌عنائی را نیز باید در همان ایمان و اعتقادی وی به معارف اسلام و عرفان دانست.

به دلیل خصوصیتی که از شهریار یاد شد، مقام معظم رهبری که خود از فرزندگان عالم شعر و ادب و هنر است عنایت ویژه‌ای به استاد و شعر او داشته‌اند، معظم‌له در سخنان خود از شهریار به عنوان شهریار شعر و ادب ایران و بلبل داستان‌سرای غزل فارسی یاد کرده‌اند، وی را کسی دانسته‌اند که عاشق قرآن بود و قرآن مجسم و زنده را در انقلاب اسلامی و نظام اسلامی مشاهده کرد، به قطع و یقین عنایت ویژه رهبر فرزانه انقلاب به استاد به عنوان یکی از افتخارات عظیم و سرمایه گرانقدر در کارنامه این شاعر ثبت و ضبط می‌شود.

هنر بزرگ شهریار گذشته از استادی در سرودن غزل، قصیده، مثنوی، قطعه و... در چهار مورد است، به عنوان نمونه مناجات «#؛ علی ای همای رحمت» در ابداع تابلوهایی رنگین و توصیف دقیق شاعرانه از قبیل تخت جمشید، در استخدام استادانه زبان و اصطلاحات و تعبیرات عامیانه و زبان محاوره در شعر نظیر شاهکار آذربایجانی «#؛ حیدر بابایه سلام» و چهارم در ابداع و آفرینش آثار عاطفی بسیار عمیق مانند وای مادرم و قطعه حیدر بابا.

قطعه «#؛ حیدر بابایه سلام» یا «#؛ سلام بر حیدر بابا» از معروف‌ترین آثار شهریار است و هیچ یک از دیگر آثار اعم از غزلیات، قصائد، قطعات و تابلوی استاد به تنهایی این حد شهرت و قبول عام نیافته است.

شاید این موفقیت بیش از هر چیز مرهون جاذبه فولکلوریک و قالب دل‌انگیز زبان مصطلح عامیانه و توجه و اقبال مشتاقانه آشنایان به زبان کنونی آذربایجان باشد و بدیهی است که برخورداری این قطعه از حد اعلائی احساس، دل‌ویزی و از دل برآمدگی بر دلکش‌ترین و لطیف‌ترین تعبیرات، اصطلاحات، تخیلات خاطرانگیز و زندگی سرشار از لطف و صفای کودکی شاعر در دامن طبیعت که احساس مشابه در هر خواننده و شنونده‌ای بیدار می‌کند نیز در توفیق آن کاملاً مؤثر بوده است.

«#؛ حیدر بابایه سلام» از احساس قوی و تاثیری بی‌تکلف و تخیلی شیرین و برجسته بهره‌مند است و اگر چه به جامه فاخر زبان ادبی و مصنوع شعر کلاسیک و وزن عروضی آراسته نیست ولی در عوض به زبان دل مردم است که سرشار از هزاران اشاره و نکته باریک‌تر از مو و لبریز از بدایع، نکات، تعبیرات و نادرترین اصطلاحات محلی است، یعنی به زبانی که از هر زبان ادبی و شیوه‌های مصنوع آن رنگین‌تر و دلکش‌تر و در نتیجه برای عموم آشنایان به این لهجه اعم از عوام و خواص رساتر و دل‌انگیزتر است.

ناگفته نباید گذاشت که برخلاف آنچه گروهی می‌پندارند، شعر استادانه سرودن بدین شیوه و نمایش هنرمندانه تخیلات و تأثرات با زبان طبیعی مردم و در قالب وزنی روان و گوارای هجائی به مراتب دشوارتر است و عرصه توفیقی بیش از آن که در سرودن قطعه «#؛ حیدر بابا» نصیب شهریار شده است، متصور نیست.

«#؛ سلام بر حیدر بابا» شامل دو قطعه شعر منفصل است که قطعه دوم در واقع تجدید مطلعی از قطعه اول و مکمل و متمم آن به شمار می‌رود.

هر دو قطعه از نظر زمینه، موضوع و مطلب از یک سرچشمه که تجدید و تثبیت خاطرات ایام کودکی و تجسم تصویر زندگانی ساده و شیرین و بی‌پیرایه دامنه نشینان کوه حیدر باباست سیراب می‌شود، با این تفاوت که نخستین قطعه سلام و پیامی است از دور و خاطراتی است آمیخته با حکایت شب هجران ولی قطعه دوم گله و دردلدی است از نزدیک و گفتگو و پرس و جویی است که در میان حیدر بابا و فرزند شاعرش می‌رود.

در این قطعه افسانه‌ای تلخ و شیرین ساز می‌شود و از خاطرات روزهای بازگشت‌ناپذیر کودکی آنچه به حکم «#؛ از دل برود هر آنکه از دیده برفت» فراموش شده بود از فیض دیده بوسی و اشک نسیان زدای دیدار چهره از وری حجاب مرور زمان ظاهر می‌سازد.

شهریار در بند 72 قسمت نخستین (حیدر بابا یه سلام) از کوه محبوب خواسته بود که طنین صدای او را به آسمان‌ها و آفاق جهان منعکس و منتشر سازد و حیدر بابا نیز این خواهش را اجابت می‌کند و بانگ حیدر بابای فرزندش را زبازند عام و خاص می‌کند.

ولی نباید گمان کرد که استاد بدین مناسبت مدیون حیدر بابا است، بلکه در حقیقت شهریار است که حیدر بابا را از حسیض گمنامی به اوج نامداری رسانیده و قرض‌دار خود ساخته است.

نخستین شعر شهریار در سن چهار سالگی به زبان مادری شاعر با این مضمون «#؛ روقیه باجی، باشیمین تاجی، اتی آت ایته، منه وئر کته» سروده شده است و دیوان نسبتاً کامل وی با مقدمه ملک‌الشعراي بهار در سال 1310 شمسی به چاپ رسیده است.

در سال 1333 مرگ مادر عزیزش او را داغدار می‌کند، کسی که نخستین چکامه‌ها و لطافت شاعری را در وجود او می‌نهد چندان که خود استاد نیز در این باره اعتقاد داشت که نخستین خشت این عمارت عظیم را مادرش با ترانه‌های ترکی که در کودکی برای او می‌خوانده نهاده است.

تلخ‌ترین خاطره او در زندگی همین جدایی است و استاد در رثای او شاهکار ماندنی «#؛ ای وای مادرم» را می‌سراید، پس از فوت مادر راهی دیار تبریز می‌شود و در آنجا با نوه عمه‌اش ازدواج می‌کند و در منزلی که با کمک خواهرش و وام بانکی خریداری می‌کند، سکنی می‌گزیند.

وی علاقه‌ای مفرط به موسیقی و خوشنویسی داشت و در جوانی سه‌تار می‌نواخت، آن گونه که استاد بی‌بدیل، ابوالحسن صبا را متأثر می‌کرد، چنانکه گفته است:

شرح شور انگیز عشق شهریار

در غزل می‌پیچد و سیم سه‌تار

سادگی و عمومی بودن زبان و تعبیر، یکی از موجبات رواج و شهرت شعر شهریار است، از این رو شعر او برای همگان مفهوم و مانوس و نیز موثر است.

از خصوصیات بارز شعر این استاد گرانمایه انتخاب و استخدام لغات و تعبیرات عامیانه و پیاده کردن آنها در شعر است، این شاعر گراندقدر در زمان حیات خود پذیرای بسیاری از شیفتگان ادب و هنر از اقصی نقاط ایران بودند که به دیدار ایشان می‌رفتند تا محضر این استاد مهربان، رؤف، باایمان و ساده‌زیست را درک کنند و از وجودش که سال‌ها درویشانه زیسته بود، بهره‌های فراوان ببرند.

استاد شهریار در طول حیات پربارش با سرودن ده‌ها غزل، قصیده، قطعه و مثنوی به زبان‌های فارسی و آذری درخششی نوین در ادبیات معاصر این مرز و بوم ایجاد کرد.

منظومه ترکی «حیدر بابایه سلام» اثر بی‌نظیر این شاعر بزرگ به عنوان یک شاهکار ادبی مورد توجه ادب دوستان قرار گرفته و تاکنون به بیش از 90 زبان زنده دنیا ترجمه شده است.

شهریار به مذهب تشیع و پس از آن به انقلاب اسلامی دلبستگی عارفانه و شاعرانه خاصی داشت و این دلبستگی علت اصلی مظلومیت او در میان شاعران مسلمان و دگراندیش بود، اما شهریار با آثاری که از خود برجای گذاشت به هر دو گروه نشان داد که سیر صعودی را از زمین به آسمان آغاز کرده بود که مذهب تشیع و انقلاب اسلامی همچون دو بال به یاری او شتافتند.

قدرت شعری شهریار در دو قطعه معروف «مرغ بهشتی» و «هذیان دل» به حد زیبایی جلوه کرده است.

استاد سخن معاصر، بیش از 28 هزار بیت شعر به زبان فارسی و در حدود 3 هزار بیت به زبان ترکی آذری سروده است، شهرت وی مرزهای داخلی کشورمان ایران را در نوردیده و اکنون در اغلب کشورهای جهان شخصیتی شناخته شده است به طوری که اکنون در جماهیر ماورای قفقاز و آسیای مرکزی خیابان‌ها، سالن‌های نمایش، پارک‌ها و دیگر اماکن عمومی به نام «شهریار» نام‌گذاری می‌شوند و در حال حاضر منظومه «حیدر بابایه سلام» در اکثر دانشگاه‌های جهان از جمله دانشگاه کلمبیا در ایالات متحده آمریکا مورد بحث رساله دکترا قرار گرفته است و برخی از موسیقیدانان همانند «هاژاک» آهنگساز معروف ارمنستان آهنگ جالبی برای آن ساخته است.

استاد مسلم شعر فارسی سرانجام در آذر ماه سال 1366 به علت بیماری ریوی به بیمارستان مهر تهران منتقل شد و سرانجام نیز همچون زندگی آکنده از غربتش در 27 شهریور سال 1367 در بیمارستان مهر تهران همچنان‌که خود گفته بود؛

شهریارا بی‌حبیب خود نمی‌کردی سفر

این سفر راه قیامت می‌روی تنها چرا

تنها و غریبانه غزل هجرت ابدی‌اش را سرود و جان قدسی‌اش از کالبد تنش به سرای دوست پر کشید، به دیار باقی شتافت و پس از تشییع در تهران با حضور ده‌ها هزار نفر در مقبره الشعراى سرخاب تبریز به آغوش خاک سپرده شد.

شهریارا

تو به شمشیر قلم در همه آفاق

به خدا ملك دلي نیست که تسخیر نکردی

شهریار تنها یک شاعر غزلسرا یا قصیده سرا نبود، او زبان گویای مردم آذربایجان و آئینه احساسات پاک و بی‌غش آذربایجان است، آوازه بلند شهریار و شعرش و مهم‌تر از همه سبک نوین شعری شهریار حتی اکنون بعد از گذشت بیش از دو دهه از درگذشت او مرزهای جغرافیایی را در نوردیده و حصار زبان‌ها و لهجه‌ها را هم شکسته است.

تا آنجا که ترجمه‌های غیر آذری «حیدر بابایه سلام» و دیگر اشعار نغز و ملیح شهریار، گوش‌ها، قلب‌ها و احساسات هر شنونده بیگانه را نیز به نشاط و تحرک و واکنش وادار می‌سازد، اما ملاحظت زبان آذری به ویژه در شعر شهریار چیز دیگری است و قطعا کسی که به این زبان آشنا نباشد، نمی‌تواند احساسات و روحیات شعر شهریار را تمام و کمال درک کند.

کار شهریار اما به همین جا ختم نمی‌شود، ارادت او به خاندان اهل بیت و عصمت و طهارت نیز بسیار گویاتر از آن است که در متون ادبی به دست فراموشی سپرده شود، او با غزل زیبای «علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را» اوج ارادت خویش به آستان ولایت را یادآور شده و با الهام از آثار حافظ شیراز غزلسرای قرن هشتم، خود را عاجزتر و ناتوان‌تر از آن می‌داند که بتواند بر آستان مولا علی (ع) مدح و تمجیدی شایسته‌تر و برزنده‌تر به سراید و مدح شایسته‌تر را به لسان غیب واگذار کرده و نوا در می‌دهد: «که لسان غیب بهتر بنوازد این نوا را»

شعر شهریار هرگز از ارزش‌های دینی و ملی نیز خالی نیست، او متبحرانه توانسته است پا به پای انقلاب اسلامی به تحولات و انقلابات درونی مردم نیز پاسخی در خور دهد.

شعر «یا علی! باز از خدا دستی به همراه بسیج» اوج مهارت شهریار در ارائه تصویری تلفیقی از مکتب و انقلاب است.

و این گونه است که در بیت بیت اشعار شهریار می‌توان رگه‌هایی از خلاقیت، نوآوری آمیخته با احساس و عشق به مام میهن مشاهده کرد.

گواه این گفته را می‌توان در کلام دکتر مهدی الهی قمشه‌ای جستجو کرد استاد که به چند زبان بین‌المللی تسلط دارد در همایشی که چند سال پیش در دانشگاه تبریز و با هدف بررسی و تحلیل شعر شهریار ترتیب یافته بود چنین ابراز کرد: «هر چند بنده به زبان آذری آذربایجانی تسلط ندارم و با وجودی که چند ترجمه حیدر بابا را مطالعه کرده‌ام اما احساس می‌کنم که نمی‌توانم حال و احساس شهریار و مردم آذربایجان را در این ترجمه‌ها احساس کنم، به نظرم زبان آذربایجانی به طور اعم و شعر شهریار به طور اخص بسیار

غنی‌تر و فراتر از آن است که بتوان تمام مضامین و مفاهیم مورد نظر سرآینده شعر و قوم متعلق به شاعر را درک کرد.»
شهریار با منظومه ماندگار حیدربابا که با شاه بیت «حیدربابا ایلدیریم‌لار شاخص‌ندا/ سئل لر سولار شاقق‌یلدیوب آخاندا» آغاز می‌شود؛ به فتح قلوب می‌پردازد، آنگاه خلعت شهریاری شهر معاصر فارسی را به تن کرده و در غزلسرای، اشعاری بی‌همتا و ماندگار آمیخته با الحان موسیقایی می‌سراید تا آنجا که شادروان استاد بنان خواننده شهیر ایرانی و استاد زنده یاد روح‌الله خالقی آهنگساز بر شعر «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» جاودانه‌ترین نغمه‌های احساسی را پیوند می‌دهد.
خلاصه اینکه شهریار موفق شد بعد از سال‌ها و قرن‌ها ایجاد افتراق و اختلاف بین ملیت آذربایجانی و ایرانی و بیگانگی فرهنگ و ادبیات این دو نسبت به هم، پیوندهای دوستی آنها را بر پایه شعر بنیان نهد و پل‌های وحدت و مودت و ارتباط را بین دو سرزمین جدایی‌ناپذیر ایران و آذربایجان با پیشینه‌های قدرتمند از کاخ‌های استوار فرهنگ و شعر و ادبیات موسیقی ایجاد کند.
شهریار چه در دوران معاصر و چه در سال‌ها و قرن‌های آینده به خاطر تبحر و ذوق هنری‌اش، شهریار ملک سخن لقب گرفته و افتخار هر آذربایجانی و ایرانی است.
او همزمان به فتح قلوب همه انسان‌های پاک سیرت و نیک سرشت موفق شده، آنچنان که بنا به گفته خویش شهریار، تو به شمشیر قلم در همه آفاق/ به خدا ملک دلی نیست که تسخیر نکردی.

* آشنایی با مقبره‌الشعراي تبریز

کوی‌ها و محله‌های قدیمی تبریز از دیرباز محل و ماوایی برای سالکان حق و شاعران نام آور بوده است و بی‌تردید تبریز به خاطر جای دادن عارفان و شاعران صاحب نام در دل خود، جایگاه ویژه‌ای را در بین شهرهای دیگر کشورمان دار است. هر چند برخی از آنان تبریزی یا آذربایجانی الاصل نبوده‌اند اما با این حال هر کدام به علتی به تبریز گذری داشته و به مرور زمان شیفته آن شده و در این مکان ساکن و طبق وصیت شان در تبریز به خاک سپرده شده‌اند.
کوی سرخاب به جهت انتساب به شاعران نامی، ارج و قرب بسیاری در بین مردم داشته است به طوری که زندگی در آن و حتی دفن شدن در این کوی معروف، آرزوی بسیاری از بزرگان محسوب می‌شد. وجود اماکن، بناها، تکیه‌ها و مقابر معروفی چون ربع رشیدی، تکیه حیدر، بقعه عون بن علی، بقعه سید حمزه، صاحب الامر و سید ابراهیم یا حظیره بابا حسن، حظیره بابا مزید، صفوة‌الصفاء و مقبره‌الشعرا به تقدس و معروفیت آن افزوده است.

از مقبره‌الشعرا یا آرامگاه شاعران در سرخاب تبریز تا قبل از قرن هشتم نامی برده نشده است. قدیمی‌ترین کتبی که نام مقبره‌الشعراي تبریز را به صراحت نوشته است، تاریخ گزیده و نزهةالقلوب حمدالله مستوفی است که در سال‌های 730 و 740 هجری قمری تألیف شده است. باید گفت که نام مقبره‌الشعرا سرخاب ظاهراً پس از دفن شدن شاعران معروف قرن ششم مانند خاقانی و ظهیر و شاعرانی که بعد از آنها در آنجا دفن شده‌اند در کتب تاریخ و تذکره آمده و رفته رفته معروفیت یافته است. شهر تبریز پس از آنکه در قرن ششم مرکز حکومت اتابکان آذربایجان شد پناهگاه شاعرانی که زندگی آرام و آسوده‌ایی را دور از جنگ و نزاع می‌جستند گردید، خاقانی و ابوالعلا و فلکی از شروان و گنجه، ظهیر فاریابی و شاهپور نیشابوری از خراسان به تبریز آمدند و در این شهر ساکن شدند و پس از مرگ، یکایک آنان در حظیره مخصوصی دفن شدند که این حظیره را در تاریخ و تذکره‌ها به عنوان مقبره‌الشعرا یاد کرده‌اند، شاعران دیگری نیز از عهد ایلخانان تا ایلکانیان و دوره آق‌قویونلو در تبریز بودند و یا از نقاط دیگر به تبریز آمده و در این شهر در گذشته‌اند که غالباً در همین حظیره و در جوار خاقانی مدفون هستند.

مقبره‌الشعرا قبل از نام‌های حظیره‌الشعرا، حظیره‌القضاء، قبرستان سرخاب معروف و مشهور بوده است اما متأسفانه گذشت روزگاران و مهم‌تر از آن حوادث طبیعی چون سیل و زلزله، شکل ظاهری آن را از بین برده و آثاری از مقابر این بزرگان بر جای نمانده است. چنانچه طباطبایی صاحب کتاب اولاد اطهار که در سال 1294 هجری قمری تألیف شده، نوشته است که به علت زلزله‌های بسیار مخصوصاً زلزله سال 1193 و بعد از آن در سال 1194 آثاری از آن به جای نمانده است. محقق بزرگوارجناب آقای عزیز دولت آبادی در مقاله زلزله‌های تبریز درباره مزارات مقبره‌الشعرا نوشته‌اند: (با کمال تأسف از مزارات شهریاران شعر و ادب فارسی مثل خاقانی شروانی، اسدی طوسی، ظهیر فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، حکیم قطران تبریزی، شاهپور بن محمد اشعری سبزواری، خواجه هماد تبریزی و کوچک‌ترین نشانه و اثری نمی‌یابید.)

* بنای یادبود

عظمت و تقدس خاک سرخاب به جهت عارفان و شاعرانی که در آن مدفون هستند و نام ظاهری مقبره‌الشعرا که اثری از وجود خارجی آن نبود، جرقه‌ایی بود برای ساخت بنای یاد بود این شاعران و عارفان سترگ، لذا در شهریور ماه 1350 هجری شمسی آگهی دعوت به مسابقه طرح یاد بود مقبره‌الشعرا به روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و مجله یغما فرستاده شد و پس از طی مراحل اداری بالاخره طرح پیشنهادی آقای مهندس غلامرضا فرزانه‌مهر انتخاب و عملیات عمرانی آن آغاز گردید. اکنون تحت لوای جمهوری اسلامی ایران و به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی این مجموعه فرهنگی پذیرای میهمانان و گردشگران از داخل و خارج کشور می‌باشد.

به تبریز ار شوی ساکن زهی دولت زهی رفعت
به سرخاب ار شوی مدفون زهی روحا زهی راحت

*مقبره‌الشعراي تبریز از نگاهی دیگر

مقبره الشعراي تبريز به گمان بسياري، عزت و برکت خاصي داشته است که حتي در کتاب روضه الاطهار آمده است که وقتي مردمي از تبريز به روم به خدمت مولانا جلال الدين مشرف مي شدند بنا به خواسته مولانا از خاک سرخاب به عنوان تحفه به او مي بردند و مولانا به عزت، تمام خاک را نگه مي داشت.

تدفين شاعران مشهوري چون خاقاني شرواني، قطران تبريزي، ظهير فاريابي، همام تبريزي، اسدي طوسي، ماني شيرازي، اشهر سبزواري و محمدحسين بهجت تبريزي (استاد شهریار) و غيره سبب به وجود آمدن مقبره‌هاي عظيم از مردان نامي در کنار يکديگر شده است. البته بر اثر مرور زمان و عوامل طبيعي مانند زلزله‌هاي پياپي و گاه بسيار شديد تبريز اين مقبره‌ها ويران و به طور کامل از بين رفته‌اند، اما هم اکنون قسمتي از اين محل که همان مقبره الشعرا ناميده مي‌شود، تجديد و احياي بنا شده است. متأسفانه با وجود ارزش فرهنگي و تاريخي اين مکان، پروژه بازسازي آن که از سال 1349 آغاز شده از سرعت مطلوب برخوردار نبوده است، به طوري که اين مقبره عظيم به جاي اينکه در قالب يك مجموعه فرهنگي به ياد خانه تبديل شود، فرسودگي لابه‌لای ديوارهايشان رسوخ کرده و به فراموشخانه‌اي تبديل شده که در گرداب تصميم گيري‌هاي مقطعي مديران، سرگرداني مي‌کشد. با اين اوصاف مقبره الشعراي تبريز، بالقوه داراي جذابيت‌هاي ويژه براي جذب مخاطب و توريست از اقصي نقاط دنياست و اکنون نبايد برنامه‌ريزي در اين حوزه با پراکندي ادامه يابد. بلکه بايد چنين مکاني با برنامه‌ريزي منسجم در قالب يك مجموعه فرهنگي احيا شود و روح زندگي در آنها به جريان افتد و به ياد آوردن تدريجي خود را به نسل‌هاي آينده منتقل کند و اين تجربه مي‌تواند علاوه بر بودجه مستقل با به کارگيري توانايي بخش خصوصي، شرايط مطلوب تري را براي پويايي اين مجموعه و موزه ايجاد کند. حقيقتاً بايد از مسئولان و مديران شهري سؤال کرد که برنامه آنها براي ايجاد پايدگه‌هاي دائمي فرهنگ و توسعه آن در تبريز چيست؟ آيا باز هم تجربه موفق و ناموفق مديران پيشين در حوزه فرهنگ به يك عادي اجتناب‌ناپذير مبدل شده و تکرار خواهد شد؟ يا اينکه به جاي زنده کردن نماد به يادآوردن تدريجي خود، همه با هم در آغوش شهريار به گريه خواهيم نشست.

* و اما يك تأمل

سرزمين ايران در تمام اعصار، مهد پرورش و بالندگي شاعران و عارفان بسياري بوده است. به جرات مي‌توان گفت که اين سرزمين، موعود و قبله‌گاه بيشتري عارفان و سالکان در قرن‌هاي گذشته بوده و تاثيرش را بر شاعران و عارفان سرزمين‌هاي دور و نزديک نيز گذارده است. در هر گوشه از اين مرز و بوم، بقعه يا مزارى از عارف يا شاعري نامدار مي‌توان جست که بوي عبير و عنبر، بر خاکش پراکنده و عشق و معرفت را در کالبد مردمانش دمیده است.

بدون شک تبريز به دليل جاي دادن به عارفان و شاعران بي شمار از اين حيث بسيار غني و پربارتر است و امروزه در دشت سرزمين ايران کمتر جايي را مي‌توان يافت که نام و نشاني از سروده‌هاي شهريار در آن نباشد و شمار اندکي از مردم را مي‌توان ديد که بيتي، قطعه‌اي يا غزلي از اين شاعر معاصر پراوازه را بر لوح خاطر نسپرده باشد و اين نشانه‌اي است از نفوذ معنوي کلام شاعر بر سراچه دل آشنا و بيگانه.

پس شهريار و در کل مقبره الشعرا، تنها متعلق به تبريز و ايران نيست بلکه مقبره الشعرا و شهريار متعلق به کل جهان است و اين اهميت و جايگاه ملي مقبره الشعرا به عنوان يك مکان تاريخي و فرهنگي، توجه مضاعفي را از سوي دولتمردان مي‌طلبد. و اکنون که آذربايجان از پايدگه شايسته و پيشينه درخشان خود فاصله گرفته بر تاممي مسئولان دلسوز، انديشمندان، نمايندگان مجلس و علاقه مندان به اين خطه، فرض است تا با همفکري و تلاش و مجاهدي مضاعف، مسير گمشده توسعه فرهنگي استان را بازيافته و آن را در مسير احياي مجد و عظمت گذشته خود ياري دهند.

به هر حال همچنان که وحيد و ام‌البنين حسين زاده در کتاب مقبره الشعراي تبريز آورده‌اند: اينکه شاعران مدفون در مقبره الشعراء، خفتن در جوار شهريار را بيشتري براي خود مایه مباهات مي‌دانند يا شهريار براي آرام گرفتن در معروف‌ترين مقبره الشعراي ايران بر خود مي‌بالد دقيقاً نمي‌توان گفت، اما در هر صورت، تبريز براي داشتن اين همه گوهر گرانبها در خاک عنبرينش مي‌بالد و افتخار مي‌کند.

* حرف آخر

و اما هند، موزه بين‌المللي عروسک‌هاي شانکار را تأسيس و فرانسه موزه بالزاک را راه اندازي کرد. قزاقستان موزه موسيقي را و ما هنوز اندر خم يك کوچه‌ايم و در چنين شرايطي که سهم ايران از 300 هزار موزه در جهان، تنها 250 موزه آن هم در شرايط نيمه تعطيل است، خانه‌ها و مقبره‌هاي مشاهير که بالقوه جذابيت فرهنگي و جذب مخاطب و توريست را دارند در ميان هياهو روزمرگي رنگ مي‌بازند.

در خاتمه بايد گفت که شهريار ملك دل در آخرين لحظات حيات اين دو بيت از اشعار خود را زمزمه کرد و جان سپرد:

اي مظهر جمال و جلال خدا

علي يا مظهر العجايب و يا مرتضي علي

از شهريار پير زمينگير دست گير

اي دستگير مردم بي‌دست و پا علي

گزارش از: وحيد زينالي خبرنگار فارس در تبريز